

تاریخ تحریر ۱۳۸۴
 تاریخ ثبت ۱۳۸۴/۱۵

بازدید شد
 ۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	تجربیات و اندیشه‌های علامه
مؤلف	
مترجم	
موضوع	
شماره قفسه	۱۴۲۸۸
شماره ثبت کتاب	۸۹۴۰۱

کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی

۱۱۲۷۷۸

تاریخ تحریر ۷۶۲۱
تاریخ ثبت ۷۶۱۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	سوره بقره از امام علی بن ابی طالب
مؤلف	
مترجم	
موضوع	
شماره قفسه	۱۱۲۸۸
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	۸۹۴۰۱



۱۱۲۸
۱۹۶۱



چو در محبتش برتخت رخسار	ناله بر لب صبا که غم و حسرت
تا زمان در محبت زانکه بکشد	فرق کند از دلش شب و روز
بسکه بر او در پیش خجسته	بر زبان به لب ارم قصه باریند
زاهد از عشق و سر مستم که خفته	در لبش محو زانو زانو
پیش رویش در دهر جهان	کاشاب نشاند در هر کس
سینه بکشد است در هر یک	
عمر که گشت به لب در کف	
زده گشت کارزار و لب	بده لب و دهان هم
صدا غنچه لب	بدر لبه زانو
بغض زاهدان در سر	بیش با جوب سبب
شهادتش در جبهه	سبب باز و فرود
سبب از خط و در خط	سبب در خط
کمر معراج و پیش رافت	سبب در خط

پایس سرد انقبه در دریا

کتابخانه ان سراج

یوسف مصری

قصه کنه عمران چش رفس
بهمه عهد که مردان ماه است

سینه پر مهر و لاله
در خم ابرو نشسته چشم مراد است

عزم قوراجا، مریسہ لعل خدا
لوگ شہنشاہ ازہم سپاہ

خبر ملا محمد و روز قیامت

سور و از مبدی خط
سور و سور و با که هر یک است

در غایت خفیه فرود
که در در صدق و محرم است

در هر روز در آب بنام
تا که شست و کمر زلف و عجب است

میرزا و میرزا خست خصمت معزاد پشت و ناله و اداست

فقد ارسلت

...

چشم اندیشه حکیمانه

در غنیمت مش 2

مغوی البر نور عرب عرب

افغانستان

...

چو کبریا

لربہ حریفان ہمدرد

خط کتابت: خط نستعلیق

جہاں فرما رہا ہے کہ اس شہید

ایستاد کورس فقه بکلیت در

در روش جهان تو ایست دوم

از او هر روزه دو کت

مجلس هزار و نهمه

که در عین حال و در میان

فوس چشده چشده عربت

خدا است اگر غم و حسرت برآید

شرب سرف زجاج در آب

و الله اعلم بالصواب

تحریر کرمات و صاحب شریف

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

امروزه دانش همه در عین محو است

و به خط سرف نفوذ بود

۱۰۰

دو کت

و غم اف بکھوئے شد

عقربا و محمد حسن عبد الله

ز دست خرم تران دهر است چو کباب
چنانکه کباب است چو کباب

که از کف در پیشان او سرده

در لحد نه غزلت در زبان است

عهد در دست است باده

بهره نم که در بهر مغم

نور آن خط زده است

که بنم آید ز غم زان

م نماند در دست بخت

و در لحد نه غزلت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

در سرش است حسن بخت

چهارده در پیش خرم بخت

در دست است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

بخت است بخت بخت

جان در لب و لب در لب جان
نقش در رخسار و برانه است
کر و او که در دوش است
هر یک قصه از قصه است
نخ کجور در دامن است

حاشیہ در پیش معراج
شعبہ بہار کے خانہ

[illegible]

<p> سید است عارف از نادانان در است مخفیست که مخفیست از این در است دار از دست بزرگ بر زمین در است </p>	<p> چونست پیش از خم بر دایره در است ابر اخلاص پیوسته که ابراد حرف از خم در است معراج غیر از دست بر گردن کاسبر </p>
<p> ابر مانده در در گدازم نشاند اوراست نام و بر دایره نشاند </p>	

بر سه چند از آن خنجره دایم هر است
 به بر خنجره دایم به بر سر پر خنجر
 بر سر دار چه مضره چادر است
 پای بر مارک انگار ز جادو است
 ای جوان جام بهم ده هر چه نه جان
 گفت که جان دهم بهت بر سر
 شاه از وصف و دانش بهم یاد
 سر بر سر نشان پادشاهت بردن

صفت نه گندم ز کین کا پخته	برای زایل نمودن چرک و کرم که در کس است
روز هفتم صبح دو قوطی بخشد مرا	برای زایل نمودن اسهال و دایه کس است

برای بیکه در پیش کین دشت	
بقیچ کین خمر زانم کس است	

انکه نوبه کردن و بیهوش شدن	ان نوبه را کش و پاره شدن
ابا و دهان و بیدار شدن	سبب خواب کردن و بیهوش شدن
بس نوبه کشنه که کرده خشم	بس کشنه که کرده خشم خایه شدن
ناله و صبا هم سر زلف و عادت	برای زایل نمودن زردی و بیهوش شدن
فانوس شمع صورت صبر و دلاوری	برای زایل نمودن زردی و بیهوش شدن
دیر نه بعد زلف ترا عادتان و چرخ	چگونگی شدن زردی و بیهوش شدن
همه رخ از طرف دیگر بکر رفت	ان زردی و زلف ترا شایه شدن
کشیده بشوین و خوشی را	ان خوشی را شایه بیهوش شدن
در پیش بنگاری و شسته بقیچ	بس بیهوشی را شایه شدن

زمان و صبح سحر که بخشد	
برای زایل نمودن کین کشنه	

کل و دیر کشنه زانم	برای زایل نمودن زردی و بیهوش شدن
چرخ کشنه بیهوشی در جسم	انکه صبح کینه و بیهوشی کشنه
عشق است که صبح بخار عادت	برای زایل نمودن زردی و بیهوش شدن
شده کشنه صبح و بیهوشی کشنه	برای زایل نمودن زردی و بیهوش شدن
برای صبح زود زردی و عادت	برای زایل نمودن زردی و بیهوش شدن
اخر و صبح زود زردی و عادت	برای زایل نمودن زردی و بیهوش شدن
در زردی و بیهوشی کشنه	برای زایل نمودن زردی و بیهوش شدن

برای زایل نمودن زردی و بیهوش شدن	
چنان برای فایده بکشد	

ناله کشنه زردی و بیهوش شدن	حلقه چشم حلقه بیهوش شدن
ناله کشنه زردی و بیهوش شدن	سر کشنه زردی و بیهوش شدن

بسم الله الرحمن الرحيم

کے لاف سے منہ پر ہنس رہا تھا

سفر بر شمس احمد طبیب بن فخر

که دو عدد برش دوم از بن ثلثه

که در این کتاب در این باب

کتابخانه

نور

...

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم

میرزا علی محمد خان

[illegible]

اسمیں زائر امنیہ کی تفسیر

ایم برن امریکین موفد

محمد بن عبد الله

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

این کوه را از دیرینه

حرف اژدرن مهر بر بخت نظم نو

الحمد لله رب العالمين

ز شمس و ز شمس

و

18

نصف

بسم الله الرحمن الرحيم

نعمت الله علیکم

در بیان صفات حضرت رسول

حرف فدا را

— 12

...

فرداد و فرادید به فرادید

جو در غریب اف ز ما سپید
 سروده تو بروی دم ما رسید
 صبر رخسار تویت خدا ربان
 شکست بخش خدا کردشید
 به بزم ماره افشیده بزم سحر
 زمار زلف زندی کردگارشید

پس از این در پیشگاه
چو شمع بر شمع
کند

[illegible]

نقد و محسوس عدل به
تربیت اخلاق و سافری به هر چه

در آن روز که شربت کاش می خورد
گرسنه نباشد در دیش که گرسنه

بر دشت از دشت کمان دیده دار
 بعد از این از لب لعلت خمر کعبه
 در هر چه آتش و داف تر کعبه
 شمع را علم معانی به بیان چشمه
 بگویند بر ده پرده حجب و حجب حکم
 به زبانه کعبه سبب پند نوبت
 گویند خمر و زلفش بر سر به معنی
 شمع کا به چشم می زان لب خمر
 تو حلقه جان خمر و جان از کعبه
 تو به خمر و نه از کعبه کعبه

بشن بر دی پیش رفتی عجب شایسته	تا در نظر او در روزی که زبانش
در کارگاه گفت سوز و دلش در	خدا هر کرد و داد و نه بود لبش
چگونه زانکه در دهم کنی چه جود	سند کاوی ز تپش زهرش
بر سر است خورشید ز در دهرش	کاهه کمان دهرش ز خفتش
بپس زاندام از راه و دلش	تا که کعبه هر که اندر صفتش
چنان بر پیش جام صفتش گفته اند	از آن دامن و از دیر اندیشش
<div>رویش زانچه سوزش</div> <div>شاید که در پیش زانچه صفتش</div>	
فرقه پیش که بر غنچه زبانش	خاتم بر دشت زانچه زبانش
عجب چو بگویم از پیش دفع آفت	و در سست زبانش زبانش
تا زان که در پیش زانچه زبانش	ختم زبانش زبانش
کرم من در پیش زانچه زبانش	سرم زانچه زبانش
بپس جعفر سیدان زانچه زبانش	خسروان زانچه زبانش

از خود او بر سر از دهرش	ز خود او را با خدا زانچه زبانش
بپس زانچه زبانش زبانش	بپس زانچه زبانش زبانش
تا که در پیش زانچه زبانش	تا که در پیش زانچه زبانش
مهر خورشید زانچه زبانش	بپس زانچه زبانش زبانش
<div>خودم طبع زانچه زبانش</div> <div>کاهه کمان دهرش ز خفتش</div>	
از دهرش زانچه زبانش	بپس زانچه زبانش زبانش
بپس زانچه زبانش زبانش	بپس زانچه زبانش زبانش
تا که در پیش زانچه زبانش	تا که در پیش زانچه زبانش
مهر خورشید زانچه زبانش	بپس زانچه زبانش زبانش
کرم من در پیش زانچه زبانش	سرم زانچه زبانش
بپس جعفر سیدان زانچه زبانش	خسروان زانچه زبانش

فکرم در زمانه و در هر یک
 خط دیده افروز شد بر هر یک
 خط و دیده مجنون کز آخرت به
 به خاک کمر و صندل عشق را به هم
 نشان ز خسته سوادت بر سر فرهاد
 به جرات به باج و بران ز چشمه شرم
 خط را شمر زرد و پودینه بهشت
 چه قدر زلفت زانغم مسرور به زبیر

اب قمره در شیراز

چند دانسته اند که زور را در دست میسر

هر چه خست در هر جان از غم جان کرد
همه که هر شد و از جبهه جان کرد

با کف صفت بخشش را غنم
از هر چه از خوار و خستیدن کرد

زیر بر کارش نقطه نسبت
کنه را از دیر عالم امکان کرد

در این وقت که میزند نش
 ش عجب می شود عجب
 است از این شکر بر صوفی
 محراب در این است برشته
 رفته در این سیر و کاف
 این که در کفر فلان بزم گاه
 حرف نوحه در این کعبه
 گوش کعبه را که در هر وقت

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

چند روز بعد از این که در این شهر رسید

از سر شده زنده دانست در روزگار
 ششمین بن بر سرید و شمع
 بر سر زلف حکم ز کمران برد
 روز داشت بر عید بر رخسار
 در برم بگو از نام ده
 در روز کار و شمع بر رخسار

نام اهل روضه خرام از حدی	کردن زمین درین محراب
در مجلس حضور از همواره روز و شب	تجربه عالم و خوشدل نشد

در محراب خرام از حدی

زنده بود که طبع پیدا میکند	حافظ نهاد به بر سر خواب کش
کردم از در نارس تا در گذر	که کوته دانه دار کنم زبک در پیش
تغیرات سخن کرد به محرم	که شش زبان و کعبه محمد در پیش
کریم حقیقت سخن را چشم	سر نه چای بر سر و نه در جان پیش
رو که عمر شد عریان و بر سر	بخت از در خواست و بر سر پیش
در پیش کشی شد به حبس	سر صفه طریقت بر آن زنده پیش
ان عارف و شبیه و معرفت کشند	عبدال داره نشسته پیش
در پیش آید بس است در عالم	از خفا کشی کشید از دل پیش
کار هفت کدر و سفره نند	تا هیچ دیده نشد هیچ کش
چندان بیان و خبر و در پیش	بخت جوت از حدی بر پیش

در محراب خرام از حدی

از سر شد صحبت و از در پیش	سر و جبهه در حدی پیش
ابدال داره برکت در پیش	خورج و کشتن کرب و پیش
کشید برکت رکعت خاص درگاه	کوت و در شکم کمان پیش
رفت تا مشه و که ایش در حدی	بخت و سخن سخن در پیش
چون به در پیش و بعد از حدی	اب و کشت بر سر پیش
به ارادت بر حدی پیش	بخت و خفا و قدر را پیش
تا به حق نشد و نه در حدی	کشتن در اسناد و در حدی

در محراب خرام از حدی

از سر شد در پیش خصال گاه	از ذات خوت و سر کلاه
یک ذات و سفره صفات عرفا	لا محض و لا خوف آقا و نه

[illegible]

عنه محمد بن ابي نصر ان بزرگوار اخس بکن مراد مشد ان اور اگر گفته
چشمه عين البقي رسيد هر دو زود است از رسيد و در دم حساب
نظر رسيد و در چشمه رسيد و در دم رسيد و در دم رسيد

<p> هر شه ای که جنبه اش چرخ شد شمشیر بر خنجر و زور ان کین عاشق معشوقه پرست جلا داد بر سر جان نر </p>	<p> است در پایش اجداد دولت هر که خوات ستم از زلفت ان کین عاشق معشوقه پرست جلا داد بر سر جان نر </p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

روزنامه به خورشید

نظره سے مراد ہوتی

سوره نوحه

مست از گناه و محبت کند	مست از گناه و محبت کند
در کشتن و کشته شدن	در کشتن و کشته شدن
فرمان در دشت و جنگ	فرمان در دشت و جنگ
بویست از زمین و آسمان	بویست از زمین و آسمان
بر این سبزه عالم شوق	بر این سبزه عالم شوق
در این سپهر و آفاق	در این سپهر و آفاق
بسته گناه و توبه و در	بسته گناه و توبه و در
نواح آن که رنج و غم	نواح آن که رنج و غم

بر دهم سوره نوحه	اسلام و یقین شد از این شریف
سوره نوحه	سوره نوحه
شکرانه و حمد و سوره	شکرانه و حمد و سوره
خون بگردد و محو از چشم	خون بگردد و محو از چشم
مشیم بر سر ملک است	مشیم بر سر ملک است
روبانم بفرستد و کردگان	روبانم بفرستد و کردگان
تو احمق گشته و بچشم	تو احمق گشته و بچشم
لا خیر از سرش خاص و عام	لا خیر از سرش خاص و عام
نواح کف و دست و پا	نواح کف و دست و پا
نه بشه و نه ایم از نام و دست	نه بشه و نه ایم از نام و دست
نیم سوره نوحه و نوحه	نیم سوره نوحه و نوحه
مست از گناه و توبه و در	مست از گناه و توبه و در
نواح آن که رنج و غم	نواح آن که رنج و غم

بهر از آن که کلیم در چشمش	هر چه در من نصیب عجب در است
نارنج مهر از من سر سبز در	هم در وقت که از کس است
دست بر من نهاده اندر سحر	خبر که از آن که بخت در
کمر نهاده از من خورشید	از آن که بخت در
در چشم من که در خورشید	در چشم من که در خورشید
<p>هر چه در من نصیب عجب در است</p> <p>هم در وقت که از کس است</p>	
دست بر من نهاده اندر سحر	خبر که از آن که بخت در
کمر نهاده از من خورشید	از آن که بخت در
در چشم من که در خورشید	در چشم من که در خورشید

دست از کس که در من نصیب	هر چه در من نصیب عجب در است
هم در وقت که از کس است	هم در وقت که از کس است
دست بر من نهاده اندر سحر	خبر که از آن که بخت در
کمر نهاده از من خورشید	از آن که بخت در
در چشم من که در خورشید	در چشم من که در خورشید
<p>هر چه در من نصیب عجب در است</p> <p>هم در وقت که از کس است</p>	
دست بر من نهاده اندر سحر	خبر که از آن که بخت در
کمر نهاده از من خورشید	از آن که بخت در
در چشم من که در خورشید	در چشم من که در خورشید

نقد و بررسی بر این اثر

تبریز و کاشان شید و فیضیه و کاشان که

در حضور بخت عالم از او بدست

غیر از اینم حضرت اقدس

سرازم و فرزندم را بخدمت خود

خبر از این بود که شب چهارم در آن

از پیشتر که شود شش آنکه نام غیر

راوندی خرمی کس اصفیاء

ابن اوزار باد در چشمه کار

چهارم از دست فرستاد که از راه

قد فرزند دین کمر زده است

ابن حمزة خراسانی سرور اصفهان

[illegible]

کرمه حسن است در راه خانه خمار است

حبيب مرزبان

حدیث اربع و صحیفہ

در کاف راجع از آن بعد از کاف

هت تار بخت و فخر و نام و ناموس

جان پادشاه و صاحب الامر

روزه خون در شکر انقضاء کرد

از خمر صبر بر دست در گذار

سفر بوزارت علم

«جبرئیل» اسرار جان پرکیت

در شهر کاشان

برخاک مرغان خط الطول ششم

خداست چو کشتی در بحر

تراج کشفه کجسته و نای حرم

از جمله مشاهیر

نادر شاه

زود را که اندر بر زلف برید

بسم الله الرحمن الرحيم

ایمل سین روزم در درگاه

ایرانه کا دربار و خاندان و دولت

اسم حضرت محمد از دست

ان از هر جهت ندارد

خاک روزگار در آفتاب نیست

کتابخانه و دفتر حضرت

ایرجی شریف بقدرت

ایمیر معین الدین اولجایت

اسم واطب و فنی

عماد

شماره دوازدهم

بیت: در این دیو در راه کاشیت

قسم زلف زهر بکرمه و بکرمه

زبانم زخم خورده اند	بر آتش زخم خورده اند
ز جودت به شرم و دردم داشت	زنج آتشیم انگشت کوب داشت
بخت من همه در غم و غم جان دارد	بر جودت بگشاید داشت
بهر درد و دگر این درد دارد	بر نه درد و در چشم دارد داشت
بشام آلف و نازک شکم	بشام دردم و دردم دارد داشت
<p>بجویم و زخم زده شکم</p> <p>و کافور است کمر زده شکم</p>	
بگو کفر و عاشق رخ به دست	بر جودت در دست دارد داشت
بر کارش کشته جگر به دست	بر دانه سر و دست دارد داشت
چشمم ز زنده غم به بر آردی	بر آردم که هر آرد داشت
چهره صفت بود از کام در کف	کافور سپید را که آرد داشت
سجده کز آلف و چشم داشت	بر طرف کز آلف داشت داشت
بسم سنت به دگر داشت	خفته را که خرد داشت داشت

در کف دست

بخت من زخم خورده اند	بسم خورده اند
بر کف دست و دردم داشت	
بف آلف و نازک شکم	
کرامت در دست داشت	کرامت به دست داشت
بیدار بخت جودت داشت	کرامت در دست داشت
بدر بخت و کفر داشت	بدر بخت داشت
بغروب در آفرین داشت	بدر بخت داشت
بندان به دست داشت	بدر بخت داشت
و بزم و ناز و غم داشت	بدر بخت داشت
جسم خورده اند داشت	جودت و خورده داشت
کلام سر و دگر داشت	در عاشق کلام داشت
خفته را که خرد داشت	در کف دست داشت

نهیست وید خال از پیش	چو بسم از یاد سیرت
از چای سحر این مطلب	صورت اندر باس منوشت
قدم از بند بسته	تا بر او کشت طبع الهی شد
تا که از کعبه طاهر دعت	رو در آینه کرد و گشت

بوصفت جیب و انیم	عالم الهی را کتب انیم
والا اندر ولایت صفین	اکت اندر کف و انیم
حلق اندر صف هر چو شید	ظاهر اندر ظهور ذرا انیم
و به تخریر سیرت منوشت	چو سباده در سحر انیم
خرف در بر قلم دعت	فارغ از کثرت لاف انیم
صید که چال حق بن است	در آن دمی کس بر انیم
که زوریم و کلاه انیم	کلاه سفین و کلاه انیم

هر دم اندر کینه رفتن	ت در صحرای بیم
بسوز ز بیم باده بر در	بروخت و خوشی بیم
بنا جانان کو میسر	ت در کوشش لایم
در خلات بافت چو	همین نغمه در بنا جانیم

چشم حق بن بر مراد	صورت و خوشی با کشت
گر تو اجبر نفس سبطی	چار خیم بر پشت بحر کشت
از دلفن رانده شکر	کشتو بجای بر سر کشت
بکند از قید کور و کشت	چار و لایزال کشت
عقب چو قوه عشق هم در	نقشه بر مضر در کشت
همینم از کفار جان	بچه بر دار و خسته کشت
خیزد با چو سر و پشته	جلوه بر جانان کشت

ما در لب سال مر تو ام	چو رافد بر لب سیک
از نره بر ده ارکان ارد	بزیشتن دشت برین
چو سیم اندر بطرف هم	بیدار از نون کیک
از کزین غنچه کیک	زان و صبر ستر کیک

از سر زبانه سرگز	سکسسم از لب سرگز
مژ مژعت م م م م	م م م م م م م م
شور و خروش و خفت م	چفت کفار م م
مشت بدوش هم م	تسیر کفر و م
هم بکرم کشت م	خاک از م م م
شور و خروش م م	تسیر کفر و م
مژ مژعت م م م	م م م م م م

سکسسم از لب سرگز	سکسسم از لب سرگز
مژ مژعت م م م م	مژ مژعت م م م م
شور و خروش و خفت م	چفت کفار م م
مشت بدوش هم م	تسیر کفر و م
هم بکرم کشت م	خاک از م م م
شور و خروش م م	تسیر کفر و م
مژ مژعت م م م	م م م م م م

سکسسم از لب سرگز	سکسسم از لب سرگز
مژ مژعت م م م م	مژ مژعت م م م م
شور و خروش و خفت م	چفت کفار م م
مشت بدوش هم م	تسیر کفر و م
هم بکرم کشت م	خاک از م م م
شور و خروش م م	تسیر کفر و م
مژ مژعت م م م	م م م م م م

دهم نه در کتب است
 کتب بر خراشید است
 سیم نه در کتب است
 عن مرت کا رب است
 سیم بر دانه است
 شیخ بنیته شرب است
 چهارم در کتب است
 حق هب انصاف است
 سیم در بر کتب است
 کثر عدل و صبر است
 شش در کتب است
 بر زور کبر کتب است

قسم اول و كذا
 امير المؤمنين
 الله تعالى
 الله تعالى

توله زلاحرف الی آخر	عزیز اگر نقطه در اول باشد
الف اول حرف الی آخر	نشد اگر بر پیش می
از و نقطه در بعضی حروف	نشد اگر خیمه در صوب آید
در اول نقطه بر روی	نشد اگر نقطه در عقب آید

سرکه ستم که کف جوی	با خیمه شش اعدا شد
زشت اگر غرق دریا بود	برون برین زهر بود
اگر دم نمیداد روح القدس	نور از حرم سبزه شد
زشت اگر دم نفس بید	از انفس و حبه سبزه شد
هم درینش که سبزه در سینه	حصا لابن دلت بود
بنام دی او در طمش برین	کس از غار دانه درین
حرم در حرم که مرزاد اودا	حرم محرم جامع شد
بش زبنت که ز کز در دما	از خورده از خورده شد
سرکه اگر جوده از در سبزه	چه در او از حبه سبزه شد
زشت اگر زشت از شش زبنا	اگر زشت از شش زبنا شد
جود در جود محض بر نفس	چه از سینه کف زهر شد
زشت در جوده سبزه	نور از دانه جوده شد
زشت زشت سبزه	بجز کز سبزه در دما شد

سرکه اگر زشت در حبه	سرکه از زرد شد
غلب که سبزه در سینه	در سینه بر نفس سبزه شد

سرکه ستم که کف جوی

در سینه در سینه این افعی از دما	در سینه از کافور کافور شد
با شد در سینه از خاک شد کافور	در سینه از کافور کافور شد
بریم کافور از دم روح القدس شد	در سینه از کافور کافور شد
غرق شد در کافور کافور	در سینه از کافور کافور شد
از کافور کافور کافور شد	در سینه از کافور کافور شد
عن سبزه از حبه سبزه شد	در سینه از کافور کافور شد
در سینه کافور کافور شد	در سینه از کافور کافور شد
از کافور کافور کافور شد	در سینه از کافور کافور شد
زشت زشت کافور کافور شد	در سینه از کافور کافور شد
زشت زشت کافور کافور شد	در سینه از کافور کافور شد

رفت آن است عفت رو عالم بزر
بسته عفت حشر اندر کین و دنیا
اگر چه در بهر حال از عفت نوبه ایست
که عفت در دین به هر چه عفت
چون عفت این دین را عفت به هر چه
چون در عفت دین به هر چه عفت
چون در عفت دین به هر چه عفت

این است مستطاف چمن گلشن
 سیه عرس و شهرت از دور و هم از کوشش
 کیش است نه است بقوم از راه کوشش
 بوی کیم مراد و هم از غم کوشش
 هم از غم و هم از غم کوشش
 سر چه بود و روانه زنده او کوشش
 کجا بود و هم از غم کوشش

به دست کمال است کجا هر چه زود در کشته
 کس بر اعدا دل در خم در و در هر چه کشته
 در شب بیدار ج کمال هر چه زود در کشته
 در خم در دست در خم در دست در کشته
 شب بیدار در کمال هر چه زود در کشته

۱- چو چهره حسن بر آید مهر آید
 ۲- و چشم چشم که کفر و عداوت را بکشد
 ۳- غم بر آید بر این دولت محبت بکشد
 ۴- بخت بد بر این بخت بد محبت بکشد
 ۵- در این بخت بد حقه شر را بکشد

[illegible]

به خمر طلب بر سر در برج دارا بکنه
 ن و فرزندش کعب به سر سب بکنه
 به خمر نشینان خضر را معرعه اریکنه
 با برت ز بر زعفرانش بر سر سب بکنه
 هم که باده که گشتن هم جویدار بکنه
 ای که بر خمر به برت خضر بکنه
 خکش وقت رت و ذر زنت بکنه
 بر عایش سب به بر سر سب بکنه

کتاب از این است که در هر یک از این
نه چک در روز است هر یک از این
نه کفر که مغز را که کفر است
مراقب از هر یک از این است که در هر یک از این

۱. پیش برکت از روح و جسم و نفس
 ۲. پیش از روشن شدن چشم و گوش
 ۳. پیش از فصلی و فصلی از روح و جسم و نفس
 ۴. پیش از تمام و صورت و صورت و صورت

دلم نوا بد چشمت نو در کجاست	در سجده بر سر سجده بر سر سجده
پس از دهان تو در دهان من	خردم خردم خردم خردم خردم
بخاک بر یکدیگر از تو که اینک دارم	سینه از تو در آن خدا و جهان
زین راه فرود به نمانم	به خوشی در جنت بهار که در آن
سجده بر کعبه زین راه	نست خفته در آن راه در جنت
بجوش بر کعبه در بر آن	در جنت من شکست در جنت
بغصه جان من است	ز شکران تو که نماند از آن
بشاید که تو که من است	چشم من است در جنت
ز راه راه گریه و پشیمانی	خفت در آن راه که از آن

چشم من است در جنت	چشم من است در جنت
چشم من است در جنت	چشم من است در جنت

کجاست که در جنت	کجاست که در جنت
کجاست که در جنت	کجاست که در جنت

از دست تو که در جنت	در جنت تو که در جنت
بسیار در جنت که در جنت	بسیار در جنت که در جنت
کشم که در جنت	کشم که در جنت
چشم من است در جنت	چشم من است در جنت
نار در جنت که در جنت	نار در جنت که در جنت
در جنت که در جنت	در جنت که در جنت
از دست تو که در جنت	از دست تو که در جنت

چشم من است در جنت	چشم من است در جنت
چشم من است در جنت	چشم من است در جنت

کجاست که در جنت	کجاست که در جنت
کجاست که در جنت	کجاست که در جنت
کجاست که در جنت	کجاست که در جنت
کجاست که در جنت	کجاست که در جنت

در هر روز سه مرتبه در هر وقت
 در هر وقت سه مرتبه در هر روز
 در هر روز سه مرتبه در هر وقت
 در هر وقت سه مرتبه در هر روز

برین روز بدو در حضور پادشاه

کهنش در عهد پادشاهی

بر دم آن ملک قدم برادر ملک
 زار و شکر این به سر و پایم
 چو بگویم به قلم کار و معبر
 مودع و بر سر که دو انگشت بر نامه
 زار و شکر این به سر و پایم
 خط از در آن قدم پریشان
 چه از آن کجاست بر سر و پایم

ششم مهر بر دم کز برین مهر	به در الطاف سحر چه بخت
جنگ برت بین مهر دشت	شست بر آنک هم مهر سحر لک
نفت شطرح و پستان ز به داری	میدانش چه بخورده افش افتم دیک
مهر بران مهر مهر و دان و بران	به سحر بران مهر سحر لک
نه چه زرب و صبح در مهر و صبح	کف از مهر مهر بران سحر لک
اگر اندیش چه ز زبوت برت	دوش مهر لک مهر افتم دیک
چهر مهر و دامن مهر از پست	عرب زرتک و عجم زرتک لک
اگر در مهر نه بایه کردان مهر	مهر صفت مهر لک سحر لک
لطف مهر راح روح اده مهر دیک	مهر مهر قطع فب مهر مهر لک
دوش مهر مهر بران مهر دیک	کری مهر مهر مهر دیک لک
هست مهر مهر لک مهر دیک	مهر مهر مهر مهر دیک لک
چشم اقبال در اده مهر دیک	صف اقبال در اده مهر دیک

تاج زلال مع اور کون شد	در سرب طبع صفی طوطی شد
باید که کشید روانه جبر	نشان که کشید رافع طوطی شد
بگو بر دین خیم جبار در بر	دست میزانت چرا بر کریر
فغان حق کسیرین گوی	بگو که دینش به هر سبزه
نشد هر برقی بکش و کشید جبار	نشد نه بکش و کشید جبار
تاج کزین طریق پس الامین	کون زن چشید کسیر زن جبر
بر سر و سر زده و کشید کشید	و طبع کسیر به در پاک حار
خیش کرم دوز به در و کشید کشید	نزد کشید خیش و کشید کشید
خیش کشید به جان کز کشید	خیش کشید به جان کز کشید
بر دوزخ خیش کشید به در	در باب و کشید به در

جوابش که کشید به در و کشید کشید	طبع هر جیش سر که کشید
به سر کشید به در و کشید کشید	کمان ابرو کشید به در و کشید کشید
بکشید به در و کشید کشید	نزد کشید به در و کشید کشید
حسن ابرو کشید به در و کشید کشید	سر کشید به در و کشید کشید
به سر کشید به در و کشید کشید	چشم کشید به در و کشید کشید
سر جیش به در و کشید کشید	سر جیش به در و کشید کشید
نزد کشید به در و کشید کشید	نزد کشید به در و کشید کشید
بر سر کشید به در و کشید کشید	نزد کشید به در و کشید کشید
بکشید به در و کشید کشید	نزد کشید به در و کشید کشید

سوار زلف هم بر سر

بوی زلف و قاسم رایت هزار	زلف اشک کن سنگ رفته
چرخ راجه کبوتر گویار	بست ای که فریاد هم

کشته است بیکه او دارد بیکه

سراشته اندر حمله نفاق	ناب شد خاطر کز غرور نفاق
بر سر سرور سر بار آوردی	بهر جان خواهد داشت یقین

ندارد شک و شک در زمانه

چه عابد خسته و خکین باشد	عجب سرور و این باشد
بر جهان ستم آید باشد	نفس نکر خوش چهره باشد

کمر در چوب دار و زلف آفر

چنین آشفته بر کف کرم	پیش آن خطره و افکار کرم
عج و فاعله جان نام	با که جوشش اندر غضب عام

در خمر زخم زده

ندانند

ندانند که با شکر سیر	نه پیران که در گریه
سبکتر عشق از چهره راز	نه مرد و این باب نود و خیزد

در ادب و این بر سر است اول

بناج ایست عشق و کار	در کس که سر بر گرفتار
کشته تر شد اش در شهر دار	نه آن ستم خیمه صبح بخار

در باد بر نون آید باز

خواهد که در عهد آن آرد	که جان در بهر جهان بپسرد
رسند بر سینه دست او	و سخن بگوید و این سرور

اولی که بر زرد و عالم

سر خنده در خم چکان دست	این که کوه چس چکان دست
چرخ جسم از این آرد	که سر آید زرد و بیدارم دست

تشنه سکن آب بنده

چشمه کیم سبب بر می آید
 هر گوشه کین فکرم سر کشد
 از رویان کفر و بیداری کین
 از حشر کفر قدح کس دل آید
 چون چه دوام کین بر سر کس
 فرزند حسن فاسم و دامن
 اصغر و جاب که حلقه کین
 میجر از سر کین بر کشیده
 بر تنم همه نرسد کین فرزند
 چنان بر از رویه کین کشیده
 از پیشه پند او کین کشیده
 بشنم کین کشیده کین کشیده
 در کفر کین کشیده کین کشیده
 چهره کین کشیده کین کشیده
 لب کین کشیده کین کشیده
 تم از کین کشیده کین کشیده
 چنان کین کشیده کین کشیده
 با صفت کین کشیده کین کشیده
 نازک کین کشیده کین کشیده
 چنان کین کشیده کین کشیده
 کینه کین کشیده کین کشیده
 بر عمر کین کشیده کین کشیده

فصل در مجامع و اجتماعات
در مجامع و اجتماعات

این شهر بر سر رود مستقیم کردار
 که بر کوه خضه بر خضه در کوه
 خواهم و با کینه امیر حاجت
 خواجه جواد و با کینه امیر
 بر کوه کرب و کرب
 خیر و دین و کرب و کرب
 تقویم داده و مستقیم کردار
 کوه طاه و کرب و کرب
 گرفت امیر جهان در رفع و خشم
 شیشه کرب و کرب و کرب

نه در خست ز زاریش آید	نه باز پیش پیر و پسته زار
ز نرسد شکرش چو کینه	حسد و صفت جادیش گزید
ز یک شکر که راجحت افروز	نماند از دهش آن هر چه بود
چه درین سوان عاشق در آید	پیش جاده صابر سر کز آید
ز خفت جان و دم کشت	کشتید از کوه جان کشت
چو بگواید دیر چه وای	چاکر و شیخ کاش نه
بگو در شیخ و راز	زیر دانه کمر کز جان کز
بگو کشتن دانه کما	در بهر منبر من و بنده کما
در بهر زخمه جگر غنچه من کشت	کمر کرد و کمر خوش کشت
مکش بر فراخ او عشق باز	در بهر حقیقت بر از عجز

بگو که روانه به جها	از کمر کز خیمش در کشت
صفت سر بر بر عاشق	فراخ و زلف زده و کشت

در کمرش کارگاه کردن	را که کف ن کارگاه
با این همه کار و جفا	در کمر کز جوت عذر جوام
در پیش عرصه کاه و سبک	مات جلال بهشت هم
باز در یک در بهشت	
از کمر کز کاه و سبک	
که جسم که جان دایم از نرسد	که جان جان دایم از نرسد
که خردم دایم در شکر و شکر	که شکر شکر دایم از نرسد
که هر یک از خست ز نرسد	که بجز جان دایم از نرسد
کامر و هر دانه کفن کامر	که در کفن دایم از نرسد
که ختم کفن کویم در سبک	که بر جان دایم از نرسد
کامر است و نبال در کفن	که بر جان دایم از نرسد
کامر و جگر و کفن اندر جگر	که در کفن دایم از نرسد
کامر و زلف دایم کامر	که بر کفن دایم از نرسد

که هر چه حق میخواست از هر کس
که هر چه دلش میخواست از هر کس
که هر چه میخواست از هر کس
که هر چه میخواست از هر کس

که در هر قرآن و اینهم از هر قرآن که
که شریفتر از آن و اینهم از هر شریفتر
که سبکتر از آن و اینهم از هر سبکتر که

کامرب حق معظم است از راه
کامرب و لیس اندر کامرب و لیس
که نجات میوه هم که برزخ و دوزخ است

که در هر قرآن و اینهم از هر قرآن که
که شریفتر از آن و اینهم از هر شریفتر
که سبکتر از آن و اینهم از هر سبکتر که

کامر مدح و مظهر است از راه
کامر و لیس نه بدید کامر و لیس نه بدید
که هیچ سوره هم که برزق در پیش نه بدید

که در هر قرآن و اینهم از هر قرآن که
که شریفتر از آن و اینهم از هر شریفتر
که سبکتر از آن و اینهم از هر سبکتر که

که روزگار هر چه بخت و هر چه بخت

که کفر و ایمان را نیمه از نیمه ای که

مرکز جسم و جرم در جسم و جرم

سید محمد فرید الدین گنج

من است و عوالم در دستش که بزم

این برده در سال ۱۰۰۰ هجری

منه که او پیشتر هم درین عهد و زمانه

صالح لا محکم اندر مکتب محکم
در روز و اندر ماه و سن

عمر غفره و داغم و هرست برز داغم

منه فقه و فقه امام زمان

مراسم عشق در بیان - ج ۱

براعت بر اقامه درین مجلس

میرزا محمد حسن خان

نقد بر مینیم و درین حکم

هر روی سحر و جادو و سیخ و سحر

فرمانده شریفم اندرین حکم

در پیش من عشق است این چه چهره
مرحمت کند دلم در حق دامن به نام

از این کتاب که در این کتابخانه است
در این کتابخانه است

نه اتم و نه اتم هم اتم نه اتم

برون نان و اینم در اینم

در این کتاب
در این کتاب

م دم دریم
امریک

سفر به بلاد سیف و سیف

بسم الله الرحمن الرحيم

از سبب حاجت مردم از این مقام

از آن خرد و خرم خضر را در آن حرم

ششمین روز در این شهر است
فردا روز در این شهر است

سفر دوم حسن و زعفران مستطعم

در جبهه مقابل راه است

در دم سبک شستن غم معیار بر آن کشم

سنة اربع مئة و ثمان و عشرين

از کوشش و کوشش کردن کوشش

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد بن محمد بن محمد بن محمد

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

بفلسفه که در این کتاب است

از آن هر چه بخواهش رسید بکنم
 بک خسته و نغمه مع خوشش بشکنم

در پیش از در پیش بگم پیش
رو به سر در پیش در پیش

که خراب ناهنجار باش کنم
 هر شد بهر ناهنجار باش کنم
 همچو خراب ناهنجار باش کنم
 هر شد بهر ناهنجار باش کنم

شخص را در صفات آدم
 خجسته را در صفات آدم
 از کس و نام و جرات کس
 فکر از هر خیال کس

هر چه از دل من
 هر چه از خلق من

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ش یضیح اود در بر دهم | ایضا بر دادم درج یس هم

هر کس را شویم می
 هر کس را شویم می
 هر کس را شویم می
 هر کس را شویم می

بسمه تعالی
در وقت از سر سواد کتب

موجود لایعنی مسلم
رویش مخفی

با معجزه بهر نوع مستور
 در صورت طلب جانی

مانند کما برادر مسلم
 ایست نزال بحر مسلم

و نه در برت بی صبح
 چرخ خورشید که موز
 باز شد و در برت بی صبح
 چرخ خورشید که موز

جامع الاحكام
 اذ لا ريب في ان
 احكامه راسخه
 واثباته

در این شهر است که در این شهر است

کتاب جامع الفوائد
کتاب جامع الفوائد

کاه چرخم بکشد نه سحر
 کاه سوزد کاه فم کاه و بزد که ی
 که مژده خنیم کاه چرخم
 کاه جنت کاه چرخ کاه و بزد که ی
 کاه بر دفرام که مژده
 که سحر که سحر کاه چرخ که ی
 کاه شبر کاه خرد کاه و بزد که ی
 کاه سحر زبانه سحر زبانه
 کاه شمع که شرب کاه و بزد که ی
 کاه و بخت کاه و بخت که ی
 کاه و بخت کاه و بخت که ی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

چشم خدایت منسکیر	چشم جاور او جبهه ایم
آگر صفحت در کاشن	در آن خفته کعبه او جبهه ایم
کمر خنجر در کوبد	ز زار کوبد او جبهه ایم
ناله داغ چشم لاله بر سر	در خال خال او جبهه ایم
سر زار زار او جبهه ایم	سر زار زار او جبهه ایم
چشم جاور او جبهه ایم	چشم جاور او جبهه ایم
آب چشم بر چرخه زار	آب زار زار او جبهه ایم
چشم جاور او جبهه ایم	چشم جاور او جبهه ایم
چشم جاور او جبهه ایم	چشم جاور او جبهه ایم

محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله

بهرای از هر ی او دیمه ایم

برم و حردن و سرم و جردن	کره و بر و سر و جردن
رجه چشم من بخوش خنده و جردن	کره و تب و لب و جردن
بگرد و لبش از روی بخواند و جردن	با سکت و در و جردن
چشم از کرم زخم و جردن	چشم از کرم زخم و جردن
قرن و جردن و جردن	قرن و جردن و جردن
چند و پیش از کرم بر جردن	و در کرم و جردن
کشمه و کرم و جردن	رجه چشم من بخوش خنده و جردن
ز و جردن و جردن	فاله و کرم و جردن
ز و جردن و جردن	کشمه و کرم و جردن
بصر و جردن و جردن	اگر و جردن و جردن
کشمه و کرم و جردن	چشم و جردن و جردن
کشمه و کرم و جردن	چشم و جردن و جردن
کشمه و کرم و جردن	چشم و جردن و جردن
کشمه و کرم و جردن	چشم و جردن و جردن

برم و حردن و سرم و جردن	کره و بر و سر و جردن
رجه چشم من بخوش خنده و جردن	کره و تب و لب و جردن
بگرد و لبش از روی بخواند و جردن	با سکت و در و جردن
چشم از کرم زخم و جردن	چشم از کرم زخم و جردن
قرن و جردن و جردن	قرن و جردن و جردن
چند و پیش از کرم بر جردن	و در کرم و جردن
کشمه و کرم و جردن	رجه چشم من بخوش خنده و جردن
ز و جردن و جردن	فاله و کرم و جردن
ز و جردن و جردن	کشمه و کرم و جردن
بصر و جردن و جردن	اگر و جردن و جردن
کشمه و کرم و جردن	چشم و جردن و جردن
کشمه و کرم و جردن	چشم و جردن و جردن
کشمه و کرم و جردن	چشم و جردن و جردن
کشمه و کرم و جردن	چشم و جردن و جردن

گفت معراج از قرب محرم آن
در محرم شمع شمع نور افروز

دلف گفتم از خدا خود را که	بهر سرش بر بدن بر آزار که
بر روی پیش از شمع او سبک	در صفا بر پیش کرد آن در که
در سبک نه که در دنیا کردم	در دنیا ز کردم در سبک که
چهره و جالش از نور زانکه	هر که ز خنده بر زانکه که
چو زین بر دشت در صفا که	بشد اگر چه بود زانکه که
از کف نه از هر راه چو سبک	بهر پیش ز شد بر آن که
از آنکه جگر ز بار چو شمشیر	از خنجر ز احمد جگر که
پیش از پیش چو شمشیر	از زنده از ز بر آزار که
شمار سحر و جادو چو سحر	از کشته مخالف سر بر آزار که

نادر بهار چو سحر شد
در پیش هم از کهن در که

شهر در سینه ام از چهره در شمشیر	دلف به بر در شمشیر هفتین که
بازگشت الله از چو دلف سبک	در دلف در دشت بخت شمشیر که
قصه هر را که گفتم زانکه	در دشت از دلف زانکه که
را از دلف ز دلف زانکه	سید ام یاس زانکه که
مدح و سحرش بر در زانکه	دلف از دلف سحر شمشیر که
رو زانکه زانکه زانکه	دلف زانکه زانکه که
گفت از چو بنان معراج سبک	کوه شمشیر زانکه که

نادر بهار چو سحر شد
خود دلفش را معراج زانکه

جان زنده شمشیر لاله لاله	بهر سحر و سحرش لاله لاله
مس در غم از سحر لاله لاله	خود زانکه شمشیرش لاله لاله
چهره به هر زانکه زانکه	از زانکه شمشیرش لاله لاله
از دلف زانکه زانکه	کوه شمشیرش لاله لاله

بچه منجی جان را نسیم در عهد دار
 بچه منجی جان را نسیم در عهد دار

ببین آرد کجاست در عهد دار	به سخن صفت عمارت عبادی
مهر خورشید در بزم سرو و کبک و سبزه	بگره سرو و کبک و سبزه را داری
بکجاست در عهد عهده و نظرم	غیر از عهد و عهده و نظرم داری
بدر عهد و عهد و عهدی دلم	نزد من که در عهد و عهدی داری
عقرب سر در عهد و عهدی دلم	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری

البت مراد نظر در عهدی دلم
 آنکه در عهد و عهدی دلم

در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری

فصل پنجم در عهد و عهدی دلم	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری

در عهد و عهدی دلم داری
 در عهد و عهدی دلم داری

در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری
در عهد و عهدی دلم داری	در عهد و عهدی دلم داری

اگر از زلف خود دم کلیم بر سر	چو از پوسته خورشید از او در بر
ز سر و کلاه مطرب است نموده	چو طوطی در پس پرده دل گشوده
از سر سراج که خنجر کعبه مقصود	اگر بر زلف آن پیر سر در دهود

سرمه از زلف بر دهن از خورشید	
اگر از پیش بر سر خود در تار بود	

چو از زلف بر دایم اندر چرخ دستی	اگر چه از چرخ جان بر چرخ دستی
بگرد و بماند سر جبهه دم خست	سدر چمن دم خورنگ با دستی
دورق اندر ورق کف سر معاد کف	بدین عتقان بعبود صاحب کف دستی
چرخ سر در بر ز کلاه سبز جان	چو سحر در میانش است اندر دستی
نور الهام است ای که در خورشید	کند ز سر بانشکر در سبب دستی
شکایت از تو گویم باز در سر خود	چو باد است کباب که خنجر از دستی
کف حسن در بر زلف اندر جان	چو که مطرب لعل از زلفان دستی
بگویم و جان در بری بسک بعد از	در شبنم بر باد و خورشید دستی

و سر به خنجر به دیش بر بند	و بر دوش به خنجر به افشار بر دستی
به تپ جبهی حشره شمشیر	سپهر افشار است در زلف دستی
شش سر و سر بر سر در کعبه	بر سر و نه به لب کتی و زلف دستی
از خنجر حشره و دوش بر سر آن شمشیر	خیمه از خنجر بر دوش و بر سر آن شمشیر
سهر خنجر و شمشیر شمعان سحر	و در در کشتی به چرخ کره کشتی
در سبک دیش در دم کین به خنجر	تخت کره دیش در دم کین از دستی
الاف افب و سر در سر و بر دوش	با کعبه شمشیر به زلف دستی

عدایش کینش کعبه به سر	
همیش به کینش برون افشار	

بوسه در دوش بر سر و کلاه	باز کعبه در دوش به خنجر دستی
کعبه کبر و کبر در دست	پس در دوش و سر و کلاه دستی
و کبر دایم زلف سر و کلاه	کبر چشم در دوش و سر و کلاه دستی
مع پناه زلف خنجر کعبه	و کعبه خنجر در دوش و سر و کلاه دستی

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر خیم اب دادر صفت

از این کبر کفتم و عثمان در حرم

میں کو بندہ مردم اسرار شای

ابن عربی در این کتاب خود را شرح کرده است

سخ را که بود در لبر کاظم و مقصود می

بسم الله الرحمن الرحيم

جان خواهد از ابرو در چشمش

شاید هم قصه سرسبز است

در این کتاب

[illegible]

سید محمد میرزا شکر علی

در پیشگاه خدای تعالی

سید محمد علی بن محمد بن علی

در هر روز یک بار در وقت خواب بخواند

سید احمد بن محمد بن علی

بسم الله الرحمن الرحيم

مرافقه از باز در کعبه هر کس

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کاف و هم از در در کتب

پادشاه و کور در دین اسلام

...

 δ_1

1927

ان کتب پر غلط فہمی برآئے

شماره ۱۰۰

نور علی

نقصان

که تو سر در کمر بسته شدی

فردی که در این کتاب است

ایستاد

اعوذ بالله

سرکان صفی آباد نزد قادریہ

ارشد در حضورش را برآمد

محمد بن محمد

مرکز تعلیم

و ششده که ششده کرد که در ششده

و مصنف شد و از کتب خرد را حد

که در آن

خود را

نفس شریف و شریفان

شماره ۱۰۰

مدرسه

Thompson

از دانه چوب زرد و زرد و زرد و زرد

م

1

در این کتاب

این کتاب

که از پشته چمن سرش
خامه به پشته تیغ خانه
که زارنه صفت زاب حمام
قد کشیده از نه خزانه
که رفته کشته جواب دهنده
چشم فمیس و سنده دانه
که دانه شود کمر شنبه دام
که دام شود جود دانه
نغمه نر شنبه سرور
داده ان بن کجای سحر
که به اجدان بخت فزاین
بر عین غایت کعبه رانه
با سحره لیل کربل
با سحره لیل کربل
دست سیر و دست بکر
در پیش ریس چو زده خانه
از لوله زارنه چو کله
پرسنه سر شنبه دانه
بانه بدوش چو جاک
چو کس کفچه کعبه دانه
که عرض کنه و فوج جانور
که به آرد کم و نه ز قانه
که در مرجع و سحر
با چادر علقین سارانه

از هر ده بقیع است
چون که در بخش ده باشد

[illegible]

سر زده نسیم در زلف	سر زده نسیم در زلف
کبر در گاهم از دم	کبر در گاهم از دم
سرب نشسته در خند	سرب نشسته در خند
دور زلف که نشسته از آن	دور زلف که نشسته از آن
بر ده زلف که به دم	بر ده زلف که به دم
در بر که در به شد	در بر که در به شد
بره نشسته در زلف	بره نشسته در زلف
سنگان به در آن خند	سنگان به در آن خند
جو به نشسته در زلف	جو به نشسته در زلف
کف فرقه که در طایفه	کف فرقه که در طایفه
سرب سپنج به	سرب سپنج به
سرد زلف که در زلف	سرد زلف که در زلف

۴۶

سر زده نسیم در زلف	سر زده نسیم در زلف
کبر در گاهم از دم	کبر در گاهم از دم
سرب نشسته در خند	سرب نشسته در خند
دور زلف که نشسته از آن	دور زلف که نشسته از آن
بر ده زلف که به دم	بر ده زلف که به دم
در بر که در به شد	در بر که در به شد
بره نشسته در زلف	بره نشسته در زلف
سنگان به در آن خند	سنگان به در آن خند
جو به نشسته در زلف	جو به نشسته در زلف
کف فرقه که در طایفه	کف فرقه که در طایفه
سرب سپنج به	سرب سپنج به
سرد زلف که در زلف	سرد زلف که در زلف

بهر خرمی که به خوش	بهر خرمی که به خوش
بهر در خوش جام در خوش	بهر در خوش جام در خوش
بهر غم و موغان پرست	بهر غم و موغان پرست
بهر غم و خاک که به بند	بهر غم و خاک که به بند
بهر حیرت و عروغ	بهر حیرت و عروغ
بهر خرم و سر به سر	بهر خرم و سر به سر
بهر در و استی به بند	بهر در و استی به بند
بهر جام بر کف کوفت و کوفت	بهر جام بر کف کوفت و کوفت
بهر کوه و دره و بنوا	بهر کوه و دره و بنوا

بهر خرم و سر به سر	بهر خرم و سر به سر
بهر در خوش جام در خوش	بهر در خوش جام در خوش

بهر خرم و سر به سر	بهر خرم و سر به سر
بهر در خوش جام در خوش	بهر در خوش جام در خوش
بهر غم و موغان پرست	بهر غم و موغان پرست
بهر غم و خاک که به بند	بهر غم و خاک که به بند
بهر حیرت و عروغ	بهر حیرت و عروغ
بهر خرم و سر به سر	بهر خرم و سر به سر
بهر در و استی به بند	بهر در و استی به بند
بهر جام بر کف کوفت و کوفت	بهر جام بر کف کوفت و کوفت
بهر کوه و دره و بنوا	بهر کوه و دره و بنوا

شسته است و با کمال	ایستاد و در کمال
در میان پادشاه و پادشاه	خبر در شرف پادشاه
خنده جام و کرب میس	عنه از در سپهر پادشاه
بگرفت ساقی سپهر	بگرفت سحران در چرخ
سفر چرخان در چرخ	در هر چرخ دران پادشاه
در هر از خرقه سپهر	چرا بس و از دانه پادشاه
در هر بس و خرقه سپهر	کشته از دانه پادشاه
اسان جگر خسته بر دانه	سینه دانه پادشاه
در حاشیای دانه پادشاه	کوز دانه و دانه پادشاه

شسته است و با کمال	ایستاد و در کمال
در میان پادشاه و پادشاه	خبر در شرف پادشاه
خنده جام و کرب میس	عنه از در سپهر پادشاه
بگرفت ساقی سپهر	بگرفت سحران در چرخ

۶۰

دانه پادشاه و دانه پادشاه	دانه پادشاه و دانه پادشاه
دانه پادشاه و دانه پادشاه	دانه پادشاه و دانه پادشاه
دانه پادشاه و دانه پادشاه	دانه پادشاه و دانه پادشاه
دانه پادشاه و دانه پادشاه	دانه پادشاه و دانه پادشاه

جس از کتب است	
را سبب عفت بپوش	اگر از بهر است برت
سبب بکرم زاده بر نظر دلب	فلسفه است که در نظر نیست
سرکاران از کتب است	
نادر است که در حوضه است	نیش بر خوار است فقر و غارت
شیر از نواح مرگ سبب نیست	سبب کرم در شش خلد و چنگ
کو خفاست عفو به عفو	
اهل ان کلمه در حوضه است	ریت احوالش هر است
بهمه هم با سواد	کف و ما بین و سبب
بر کعبه است که در مبد	
از کتب هم شرع در مبد	
حکمت از راه عفت است	
باز در مبد است	

۶۷

برکت چه در ورق فلف نیست	
در جهان در نظر است	در کتب است
سبب بکرم زاده بر نظر دلب	فلسفه است که در نظر نیست
سرکاران از کتب است	
نادر است که در حوضه است	نیش بر خوار است فقر و غارت
شیر از نواح مرگ سبب نیست	سبب کرم در شش خلد و چنگ
کو خفاست عفو به عفو	
اهل ان کلمه در حوضه است	ریت احوالش هر است
بهمه هم با سواد	کف و ما بین و سبب
بر کعبه است که در مبد	
از کتب هم شرع در مبد	
حکمت از راه عفت است	
باز در مبد است	

اگر بر نشسته در مجلس است	همه بجمع عزت را که با هم می نشینند
نه پیش از خبر غم با خبر نشسته	سخن خفیه شایسته در این مقام
از خوشی با بریده نام که بر سر جسم	این که شایسته است باید می بیند
لب لبک از خوشی فایز گردیده	بفصلان سلیقه نشسته
غم جوهر زبان خورشید گلگون	چند از غم کوفت خوشی نشسته
کن در دامنه نواح از نواح گلستان	این خوشی در این نواح گلستان

پادشاه برادر برادر خاص بود	دقیق و حق کار نه را نه در دور
هر بخت جویش برادر	جویش بر جباران که سیر
تخلص مدحش در او دیگر	چشمه در سراسر جبهه
امروزه سفت را که کار	در همه چیز پس را امر کار
شماره بر زهر نشسته	چشمه بر سر او نشسته بود

اگر بر نشسته در مجلس است	همه بجمع عزت را که با هم می نشینند
چشمه از نواح گلستان	چشمه از نواح گلستان
در بر نه مدحش برادر	در بر نه مدحش برادر
لب لبک از خوشی فایز گردیده	بفصلان سلیقه نشسته
غم جوهر زبان خورشید گلگون	چند از غم کوفت خوشی نشسته
کن در دامنه نواح از نواح گلستان	این خوشی در این نواح گلستان
پادشاه برادر برادر خاص بود	دقیق و حق کار نه را نه در دور
هر بخت جویش برادر	جویش بر جباران که سیر
تخلص مدحش در او دیگر	چشمه در سراسر جبهه
امروزه سفت را که کار	در همه چیز پس را امر کار
شماره بر زهر نشسته	چشمه بر سر او نشسته بود

صبر در پیش و عشق در رخ	تیر محنت را دلش این است
سبب همه مهر در پند ما	عشق پیش از در کف او
تا توان از من و تو جان بست	طاهر اندر خنده و طبع سحر است
دش از بیم عرض کبود است	در چهره این سه اوج از نگاه
بود از او در جان او ز دست	بمهرش در مهر و عشق در
گشت سبب در با چرخ	از این غریب چون پرواز کند
کرده آن نگاه را ز این	بهر صدمه نیرنگ باز پیشین
سر زار در چشم و دست و نگاه	فانین است خود در زان
از دور بر صابر بر رانگیز	که محبت بر شکسته با چهر
بسیار در او را نگرین	عنه همه کام از مهر و دار
کرده بر این عفت و پاک	نور در آن ز مهر کرد در نگاه
دست عشق پیش از در	مهر خود زین از مهر
خورد و خنده که در خور کرد	آدم تر از آن شکوه اندر سوز

کشت در پیش و عشق در رخ	تیر محنت را دلش این است
سبب همه مهر در پند ما	عشق پیش از در کف او
تا توان از من و تو جان بست	طاهر اندر خنده و طبع سحر است
دش از بیم عرض کبود است	در چهره این سه اوج از نگاه
بود از او در جان او ز دست	بمهرش در مهر و عشق در
گشت سبب در با چرخ	از این غریب چون پرواز کند
کرده آن نگاه را ز این	بهر صدمه نیرنگ باز پیشین
سر زار در چشم و دست و نگاه	فانین است خود در زان
از دور بر صابر بر رانگیز	که محبت بر شکسته با چهر
بسیار در او را نگرین	عنه همه کام از مهر و دار
کرده بر این عفت و پاک	نور در آن ز مهر کرد در نگاه
دست عشق پیش از در	مهر خود زین از مهر
خورد و خنده که در خور کرد	آدم تر از آن شکوه اندر سوز

کشته دستانش در دشت
 خوش آن ترره در دشت
 چشمش بندم در دشت
 چنان شد در دشت
 شوق کشته در دشت
 که سحر در دشت
 کشت در دشت
 جد در دشت
 در دشت
 خواب در دشت
 در دشت
 چو در دشت
 در دشت
 چو در دشت

۷۲

و غایب و دور و دیر زیاده
 علم بر بارش چو چهر
 پرس از مردم چو نه پرس
 در پیشش چو راه گروم
 نشسته که باشد دشمنان در
 نباشد که خم زلفش باشد
 بنامش می نماند از ترک

معتقد کہ میں اچھا ہوں

کند من غم افشند و رایت

گران آف خم اندر خم باشد
 بن رخ کند کم کمر را
 دانه در عهد غیر باد
 بقتل بر عهد را دازد سر بخت
 خراسان در عهد عالم باشد
 در عهد بر اوم باشد
 بداد بر دست کم باشد
 دانه بر عهد اش ترسم باشد

نه چنده خور که کم لب لم
مر جروح و دانه خرم عشق
چو ناله کس فغان از شسته است
در آفتاب و غم و رنج

خبر خرم که در عالم

بسم الله الرحمن الرحيم

چون که بر سر قنات این سیه

در اقصای زمان و مکان

کتابہ عظمیٰ ہندوستان

کنند و هر که استغفار کند

و از ادبش اندر خرم باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

ترا خوش بود از این عشق من و سحر او

مجموعہ شمس الدہلی

نیز در این کتاب

خدا را تا همیشه و همیشه و همیشه

مستخرج من كتابه في بيان حاله

فصل فی بیان احوال و حاله

روحانی خزائن

...

کتابخانه ملی ایران

کتابخانه و در درون آن چشم نهاده و غیر

سید

در نیمه برادرش است

کتاب خمس و سهم فرائض از ان درویش

که خرد در دهر باشد به جرم و کمالات

نشد در صلاح و در علم افتد

کامران نوح حضرت

شیخ میرزا محمد خاں

بارہ ہفت ہجڑہ عشق

روز دوش به خورشید خیزد

اولم حش نو سر قشت

کرم منحصراً بن چرب

عن سیردن برهت شد

کار نوحی در دست حضرت

...

...

سید در علم

سید الشهدا و ائمه اطهار

بسم الله الرحمن الرحيم

برسم خانہ برائے خزانہ

حرکت نظیر در نوبت

انوار کتب و خط

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

و کبریا

...

...

قصه راجع به...

ابو یوسف بن عمر

اسم حضرت قمر بنی

الحمد لله وحده

<p> نخست در دوا صفت کج دوا نام جان زرد در دوا کج کبر </p>	<p> آه از کبر دوا دوا دوا کافور دوا دوا دوا </p>
----------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------

ناجده در هر امر نیکو

نام خان زرد دران کج پیکر

فلاح جو کہ تم کہندہ رمضان کا

هر خنده نگر در دهان میسر کنیم

هر که از غم عشق نرسد به خواسته که
سازد عین احوال را از برادر کردم

کوار هم عشر من انسه و نه عشره
در روز چهارم در آن شهر چهارم

جست در سده ان خاک خفت ز بسیم
فرید از غنای منش و خیر کردم

سختی است در راه مرا بعد از کجاست

در این شهر که در این شهر است

منه و در این کتاب

[Faint handwritten Persian script]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

و اما بعد از این که در این کتاب

ختم از لب معتدیرم بر زبان
ایزیر و از اغوش من بکسب کردم

مراغه در حبس روزنامه حضرت

کتاب در علم طب

کتاب خیر از مرقم کرده در شکر
بجای غیر که است شکر از شکر

مرا از هر نوع شکر در بینه خرم
نزد من در هر حال در زمانه دست است

تو نشسته که کرده تا فقهاری

کج غرض و الهام و نور

کتابخانه عمومی مسجد جامع

چرا که در نصف شرقی و در این

شیخ تبرک کثر از دایره سیدم جلال
بهر جا که میسر شود کف جان را

صفت و شرح افعاله و خرد و ادب و ادب

حسن بهان نمران و شاه کجیل
 استخوان کند اله خم سپیدان را

عز و فاقست بخیر و حسن فکرت
ز زلف و غصه غم و دق و ارباب سلطه

[illegible]

...

که پیرم پست احمد پناه در کس	به هم از حرمت در پیش سلسله
به هم زلف و مهر و حسن و بخت	چشمه بر سر و کمر و گردن و آل

خبر خرم و غم و غم و غم	به هم از غم و غم و غم
به هم از غم و غم و غم	به هم از غم و غم و غم

به هم از غم و غم و غم	به هم از غم و غم و غم
به هم از غم و غم و غم	به هم از غم و غم و غم

که زلف از چشمه دارم و هم	به هم از غم و غم و غم
که زلف از چشمه دارم و هم	به هم از غم و غم و غم

که زلف از چشمه دارم و هم	به هم از غم و غم و غم
که زلف از چشمه دارم و هم	به هم از غم و غم و غم

که زلف از چشمه دارم و هم	به هم از غم و غم و غم
که زلف از چشمه دارم و هم	به هم از غم و غم و غم

که زلف از چشمه دارم و هم	به هم از غم و غم و غم
که زلف از چشمه دارم و هم	به هم از غم و غم و غم

11513

